



استاد غلامعلی مکتبی

تصویرگران پیش کسوت کتاب‌های درسی و مجلات کمک‌آموزشی رشد

گفت و گو

اشاره

استاد غلامعلی مکتبی از پیشکسوتان رشتهٔ تصویرگری کتاب کودک و نوجوان است که به همراه تیمی از تصویرگران نخبه این رشته را در ایران بنیان گذاشتند. ایشان بیش از ۱۵۰ کتاب شعر و مجلات رشد کودک را تصویرگری و شاگردان زیادی تربیت کردند. به مناسبت یادبود و گرامیداشت استاد صندوقی، به گفت‌وگو با استاد مکتبی نشستیم و مروری کوتاه بر زندگانی و آثار استاد داشتیم. این گفت‌وگو توسط آقایان اسماعیل باغستانی و غلامرضا حمیدزاده انجام شده است.

■ استاد لطفاً خودتان را معرفی کنید.

● من غلامعلی مکتبی، متولد شهر اهواز به سال ۱۳۱۳ هستم. از ابتدا به‌قدری به نقاشی علاقه‌مند بودم که در مدرسه وقتی معلم درس می‌داد، من فقط در دفتر نقاشی می‌کردم. برایم جالب بود که معلم‌ها از بچه‌هایی که نقاشی می‌کشند، بیشتر خوششان می‌آمد. و دورهٔ مدرسه برای من خوب بود.

آدم وقتی به دنیا می‌آید، مهارت‌هایی با خودش دارد که این مهارت‌ها خیلی مهم هستند. عین یک دستورالعمل برای آدم است که انسان باید آن را جدی بگیرد و در همین راه قدم بردارد. من هم چون خیلی به نقاشی علاقه داشتم، از همان اول در همین راه قدم برداشتم و خیلی کار کردم.

کاش می‌شد سبب سرفی از درخت
با نلکه شوق فور از شافه پیر
کاش می‌شد با صدای نبش باد
در ضمیر شافه گل‌ها فرید



این مهارت به نظر من فرمانی ابدی است و باید عملی بشود. و آن‌هایی که مهارت‌هایی را که دارند به علت‌های مختلف رها می‌کنند، این‌طور نیست که موفق نشوند، اما اگر به دنبال مهارت خودشان بروند، بیشتر موفق می‌شوند؛ البته به شرطی که شرایط هم برایشان مهیا شود.

■ در اهواز معلم نقاشی نداشتید؟

● در اهواز، به آن شکل که معلمی برای نقاشی باشد، نداشتیم مثلاً اگر رنگ نقاشی معلم نمی‌آمد، این ناظم بود که سر کلاس حاضر می‌شد و خب نقاشی هم نمی‌دانست. بعد از گذراندن دوره ابتدایی، وارد دبیرستان شدم در رشته ریاضی تحصیل کردم. در ضمن من به ریاضی هم خیلی علاقه داشتیم؛ به درس‌هایی مثل جبر، هندسه و فیزیک. هنوز هم به ماورا و فیزیک خیلی علاقه دارم.

با این سؤالات من یادِ زمان نوجوانی‌ام افتادم که خیلی علاقه‌مند بودم به نقاشی و پدر و مادرم هم خیلی در این زمینه به من کمک می‌کردند، تا اینکه پس از دبستان و دبیرستان را دیپلم ریاضی گرفتم و با اینکه پدر و مادرم خیلی علاقه داشتند که من پزشک بشوم، اما رضایت آن‌ها را گرفتم و به تهران آمدم. البته می‌دانستند که من به نقاشی خیلی علاقه دارم و کمک هم می‌کردند. خلاصه در تهران دانشکده هنرهای زیبا را پیدا کردم و در کنکور خوش‌بختانه بالاترین رتبه را آوردم و تحصیل هنر را آغاز کردم.

خاطره‌ای از آقای پرویز کلانتری برایتان بگویم. ایشان دو سال جلوتر از من بودند و در زمان دانشجویی با ایشان آشنا شدم. کارهای مرا نگاه می‌کردند و هر سؤالی داشتم از ایشان می‌پرسیدم. و خب به علت اینکه من شهرستانی بودم، خیلی موارد را نمی‌دانستم. ایشان به من گفتند: علی ما در «مؤسسه فرانکلین» داریم روی کتاب‌های درسی کار می‌کنیم؛ شما می‌توانی در طراحی تاریخ و جغرافیای پنجم و ششم کمک

کنی؟ من گفتم البته. حتماً شما هم خاطراتان هست که کتاب‌های پنجم خیلی بزرگ و پر از رنگ‌ها و طرح‌های خیلی زیبا، جالب بودند. بالاخره بعد از تمام شدن دوران دانشکده بهترین نمره‌ها را گرفتم و از آنجا بود که به من بورس دادند و به فرانسه رفتم.



■ استادهای شما در دانشکده چه کسانی بودند؟

● آقای علی محمد حیدریان که از شاگردان ممتاز استاد کمال‌الملک بودند. خدا رحمتشان



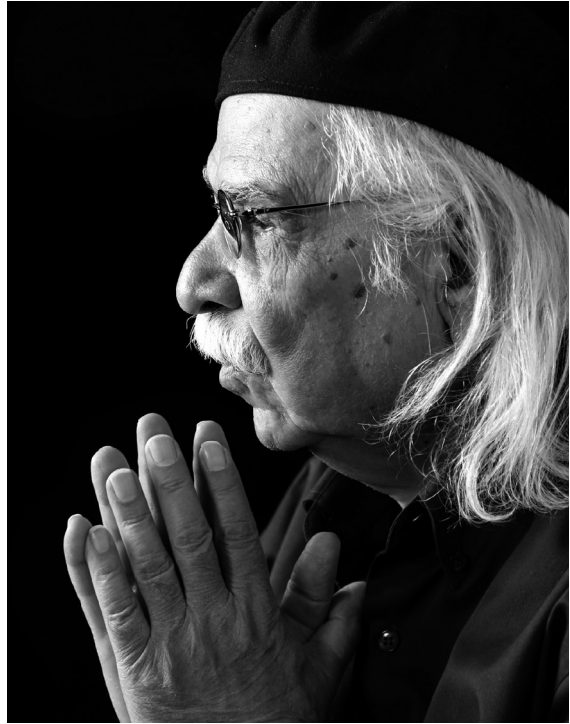
کند. یک پدر معنوی و هنری بودند و ارتباط قوی با هنرجویان داشتند. حتی در حوزه ادب و اخلاق به ما آموزش می‌دادند و چقدر تأکید داشتند که ما نماز بخوانیم. دیگر مرحوم آقای جواد حمیدی و آقای محمود جوادپور بودند که هر دو از شاگردان استاد علی‌محمد حیدریان محسوب می‌شدند. یک خانم فرانسوی هم بود به نام خانم امین‌فر.

بعد از دوره دانشکده در ایران به فرانسه رفتیم و در اکادمی هنرهای زیبا در پاریس با هنر مدرن آشنا شدم.

■ نحوه آموزش فرانسه با ایران خیلی متفاوت بود؟

● از همه مردم دنیا در فرانسه حضور داشتند؛ آفریقایی، روسی، چینی و از لحاظ سبک تدریس، سبک فرانسوی‌ها با ما خیلی متفاوت بود. در یک بیان، در ایران معلم دنبال شاگرد است اما در آنجا این شاگرد بود که باید به دنبال معلم می‌رفت. اگر شاگرد پیگیر نبود، معلم هم کاری نداشت. خب این باعث شد هرکس که علاقه‌مند یادگیری

است، بماند و به تحصیل ادامه دهد. نکتهٔ دیگر اینکه ما در فرانسه آزاد آزاد بودیم و پر از شور و شوق. زمانی که موزه‌ها را دیدیم، چستی نقاشی را درک کردیم؛ اینکه سبک کلاسیک چیست و مدرنیسم چگونه است. همهٔ این‌ها را یاد گرفتیم. با شور علاقه کار می‌کردیم و به هیچ چیز دیگری هم فکر نمی‌کردیم. مثلاً وقتی به موزه می‌رفتم و یک تابلو را نگاه می‌کردم، نظرم این بود که فقط نباید نگاه کرد، باید نشست و با این اثر حرف زد. من پنج شش سال در فرانسه بودم. وقتی برگشتم به ایران، دوباره سراغ کار اولم در مؤسسهٔ «فرانکلین» و مجلهٔ «پیک» رفتم. آقای ایرج جهانشاهی مدیر مجله بود و برادرشان فریدون جهانشاهی زمانی هم‌کلاسی من بود. از من خواستند در مجلهٔ پیک کار کنم و من هم همین کار را کردم. در مجلهٔ پیک من به همراه آقای محمدزمان زمانی، آقای پرویز کلاتری، خانم ژانت



میخائیلی، آقای عزیزی و آقای پایان طبری مشغول کار شدم.

■ آقای نورالدین زرین کلک هم بودند؟

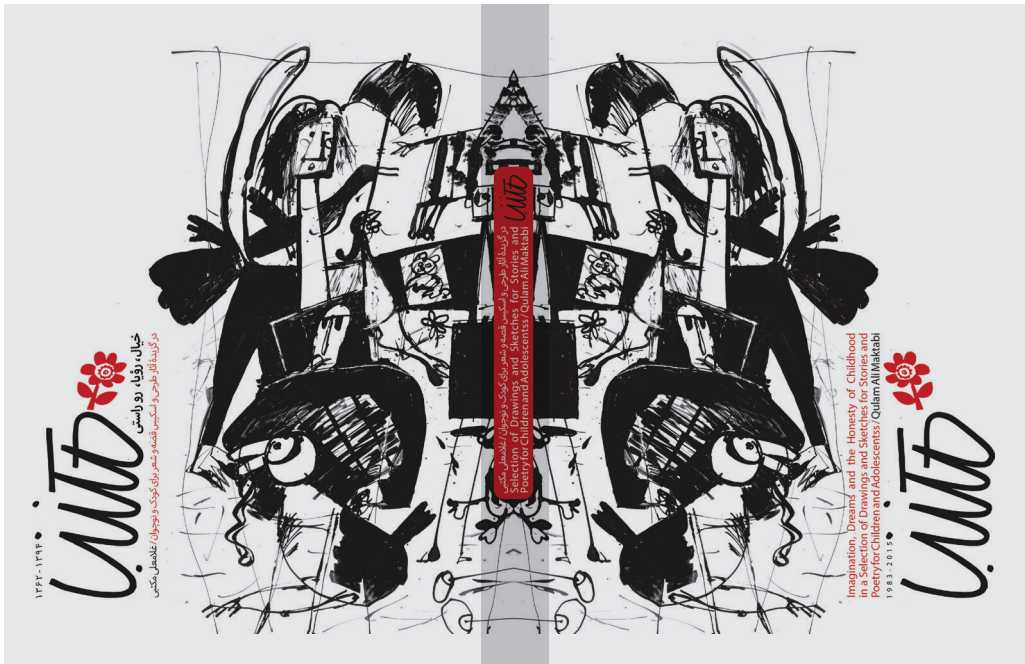
● آقای زرین کلک به‌صورت متفرقه فعالیت داشتند. ایشان بیشتر در مؤسسهٔ فرانکلین کار می‌کردند و البته رابطه داشتیم.

■ چه سالی وارد سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی شدید؟

● سال ۱۳۴۶ در آموزش و پرورش کارمند رسمی شدم از همان مجلهٔ پیک، شروع کردم و بعد از انقلاب اسلامی هم مجلهٔ رشد، زمانی که آقای چینی‌فروشان مدیر کل بودند.

■ استاد مکتبی شما کدام پیک‌ها را کار می‌کردید؟

● ابتدا فقط «پیک نوآموز» بود. بعد از پیک نوآموز «پیک کودک» اضافه شد. بعد آرام آرام «پیک دانش‌آموز»، نوجوان و جوان، و بعد هم معلم و خانواده قبل از انقلاب اسلامی این پنج پیک را داشتیم که بهترین سردبیرها را برایشان گلچین کرده بودند. از جمله، آقای اسماعیل سعادت سردبیر پیک دانش‌آموز بود. آقای آیتی بودند و ایشان چه مرد بزرگواری بود. آقای محمود بهزاد در فرانکلین بود. فضای ما در آن زمان خیلی صفا داشت و کاملاً هنری بود و اصلاً اداری نبود.



من بیشتر برای پیک‌های کودک، نوآموز و جوان کار می‌کردم. در کنار اداره، برای کتاب‌های قصه و شعر هم تصویرگری می‌کردم که کارهای خیلی جالبی هم بودند. از سازمان‌های مختلف، مخصوصاً از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، لوح تقدیر و جایزه گرفتم.

■ مربی شما برای تصویرگری چه کسی بود؟

● وقتی که از فرانسه برگشتم و به مؤسسه فرانکلین رفتم، هنوز هیچ‌کس از واژه «Illustration» (تصویرگری) خبر نداشت. فکر می‌کردیم همه این‌ها نقاشی هستند. تا آرام آرام با دیدن کتاب‌های خارجی، فیلم‌ها و مجله‌ها متوجه شدیم که رشته تصویرگری غیر از نقاشی پیوسته است. فضای تصویرگری با نقاشی تفاوت دارد. خلاصه تفاوت بین نقاشی و تصویرگری را در آن زمان بدون اینکه بتوانیم تعریف کنیم، متوجه شدیم. من چنان به تصویرگری علاقه‌مند شدم که آرام آرام نقاشی را کنار گذاشتم. احساس درک می‌کردم که کار کردن در حوزه کودک و برای بچه‌ها خیلی شیرین‌تر از این است که نقاشی کنم و تابلو بسازم.

خیلی برای بچه‌ها کار کرده‌ام و حاصل زحمات‌های من این شد که بچه‌ها خیلی برایم نامه می‌نوشتند و از کارم تعریف می‌کردند. اولیای بچه‌ها با من تماس می‌گرفتند و از من تشکر می‌کردند. بچه‌ها زمانی که بزرگ‌تر می‌شدند، به دیدنم می‌آمدند و در آخر همین



بچه‌ها رشته‌ی تصویرسازی را انتخاب می‌کردند.

از تبریز، آذربایجان، شهرهای شمالی و خراسان و اکثر شهرهای کشور بچه‌هایی بودند که دنبال من می‌گشتند و می‌خواستند با من از نزدیک دیدار کنند. یک‌بار نشسته بودیم و کار می‌کردیم که جوانی آمد و گفت: ببخشید آقای مکتبی؟ گفتم



بفرمایید خودم هستم. نگاهی به من کرد و فکر کرد دارم سر به سرش می‌گذارم. به من گفت: کارهای شما خیلی جوان هستند! من تا این حد به کودک نزدیک شده بودم. یعنی تصویرگری موفق است که اول خودش کودک شود. ما متوجه شدیم، زبان کار ما باید زبان کودکی باشد. یعنی کار من مثل یک کودک با کودک حرف بزند. این هدفی بود که من خیلی برایش کار کردم و موفق هم شدم. بچه‌ها وقتی کار مرا می‌دیدند، همان چیزی را که من می‌خواستم، می‌دیدند. راه کار هم این بود که هرچه بیشتر با کودکان سروکار داشته باشم، می‌توانم کودکی خودم را آرام رام پیدا کنم، و این اتفاق افتاد؛ بدون اینکه خبردار بشوم. نتیجه این شد که کار من معرف من بود و خوش‌بختانه به اینجا رسیدم که به قول حافظ:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم
و این شعری بود که من همیشه با خودم مرور می‌کردم. و همین هم شد که من همراه با کودکان و نوجوانان هستم و آن‌ها هم با من‌اند.

■ دانشگاه‌ها در رشته‌ی نقاشی و تصویرگری چه آموزشی می‌دادند؟

● دانشگاه‌ها تصویرگری آموزش می‌دادند؛ اینکه چطور طراحی کنند، چطور رنگ‌آمیزی کنند، و چطور موضوع را درک کنند. آموزش فضاسازی و انطباق تصویر با متن و این چیزهایی بود که همه را آموزش می‌دادند. از جمله خود من ۱۳ سال در دانشکده‌ها تدریس کردم. همه

دانشکده‌ها این رشته را درس دادم. البته زمان ما از زمان آقای پرویز کلانتری جداست، آن‌ها در نقاشی و تصویرگری بزرگ و بالا بودند. آقای کلانتری که مرحوم شدند خدا رحمتشان کند. همه به این فکر می‌کنند که صاحب تکنیک بشوند. اما من به هنر جوها می‌گفتم: تکنیک چیزی نیست که شما دنبالش بروید. شما باید کار کنید تا تکنیک خودش سراغتان بیاید. البته به شرط اینکه مداوم کار کنید؛ کار و کار و کار. آن‌گاه تکنیک خودش پیدا می‌شود و دیگران به شما می‌گویند که شبیه این کار، کاری نیست. شدیداً هم پر از احساس باید کار کنید یعنی اولین چیزی که در این کار اهمیت دارد، حس است. گاهی که من شعری می‌گویم، دیگران می‌گویند حس این شعر همان حسی است که من در تصویرسازی دارم و حالا در شعر نمود پیدا کرده است. تکنیک در خود آدم وجود دارد و زمانی ظهور پیدا می‌کند که فرد با تمام علاقه کار کند تا خودش را بشناسد. مهم دیدن است؛ اینکه چطور باید دید. دقیق دیدن خیلی به آدم کمک می‌کند.



■ آقای صندوقی را هم می‌شناختید؟

● بله، آقای صندوقی یک عمر برای کتاب‌های درسی کار کرده است. باهم آشنایی داشتیم، اما در یکجا با هم کار نمی‌کردیم. کارهای قشنگی هم داشتند. خیلی زحمت می‌کشیدند و کارشان قابل توجه مردم بود. البته ایشان نگاه خیلی قوی هم داشتند.

■ سبک ایشان چه بود؟

● سبک خاصی نداشتند، ولی می‌شد گفت که در سبک رئالیسم کار می‌کردند. خوب می‌کشیدند، خوب سایه می‌زدند، و راحت بودند. از بس کار کرده بودند، مسلط شده بودند.

■ استاد شما دیگر کار نقاشی انجام ندادید؟

● تابلوی نقاشی زیاد کشیده‌ام، اما از زمانی که وارد کار تصویرگری شدم، دیگر نقاشی نکردم.

■ الان هم مشغولید؟

● الان حدود چهار سالی هست که تصویرگری را هم کنار گذاشته‌ام، چون خیلی به من فشار عصبی وارد می‌شد. این هم به دلیل زیاده‌طلبی من بود. چون هر کاری می‌کردم، آن چیزی که انتظار داشتم نمی‌شد و باعث می‌شد که عصبی بشوم. در حال حاضر من بیشتر با بچه‌های تصویرگری هستم.

■ مشاوره انجام می‌دهید؟

● بله، به تصویرگرها مشاوره می‌دهم.





■ تدریس هم دارید؟

● از زمانی که رایانه وارد دانشکده شد من از دانشکده آمدم بیرون. چون نه با آن آشنایی داشتم و نه به کار با آن علاقه‌مند بودم. من کار دست را دوست داشتم؛ کار طبیعی. من باید هر کاری را که می‌خواستم انجام بدهم، می‌شناختم. خب دیدم علاقه‌ای ندارم، پس رها کردم و تدریس را به کسانی سپردم که کار با رایانه را انجام می‌دهند. همه با رایانه کار می‌کنند و فکر می‌کنند که کار با رایانه خوب است. ولی این روش حسی از آدم را ندارد.

■ استاد انیمیشن چطور؟

● انیمیشن هم نه. خیلی به من پیشنهاد کردند، ولی نه. وقتی که آدم عاشق کاری می‌شود، به جای دیگر و به کار دیگری نگاه نمی‌کند.

■ از مجموعه‌های چاپ‌شده خودتان بگویید.

● دو مجموعه دارم؛ یک مجموعه مفصل از زمان فرانکلین تا به امروز و مجموعه دوم را چند سال پیش چاپ کردند با یک گرافیک خیلی قوی که خوش‌بختانه هم طراحی‌ها و هم کارهای مجله‌ای مرا شامل می‌شود. البته کتاب‌های من بهتر از کارهای مجله‌ای‌ام هستند به خاطر وقت بیشتر و آزادی بیشتری که داشتم و همین‌ها بودند که باعث شدند تا من جایزه بگیرم. البته این را هم بگویم که من زیاد دنبال جایزه و تشویق، نبودم. این برایم مهم بود که شخصی می‌آمد و می‌گفت: استاد، من کارهای شما را در کودکی می‌دیدم و الان خودم تصویرگر هستم. این قبیل موارد برایم مهم هستند.

■ شما دوره پختگی کار خودتان را چه زمانی می‌دانید؟ به کمال کار خودتان کی

رسیدید؟

● در ۲۰ سال اخیر و راضی‌ام، ولی کارم به کمال خودش هنوز نرسیده است. خب همیشه نظر خود نقاش و تصویرگر با نظر مردم متفاوت است. مثلاً مردم تعریف می‌کنند، ولی خود نقاش می‌گوید نه این هنوز کار دارد. خوش‌بختانه همین موضوع باعث می‌شود که هنرمند همیشه در حال پیشرفت باشد.

گل چو عاشق نبود چه‌چہ بلبل به چه کار

پی‌نوشت‌ها

۱. تصویرگر کتاب‌های درسی (۱۳۹۵-۱۳۱۰)
۲. ایرج جهانشاهی قاجار، مدیر کل دفتر خواندنی‌ها
۳. فریدون جهانشاهی قاجار (۱۳۱۴، ملایر)، تصویرگر کتاب کودک و نوجوان
۴. نورالدین زرین کلک (۱۳۱۶، مشهد)، تصویرگر کتاب کودک و نوجوان